

رباعی و موضوع مرگ در رباعیات مولانا

خلیل ابراهیم صاری اوغلو*

چکیده

رباعی، یکی از قالب‌های شعری است که ابداع آن را در زبان فارسی دانسته‌اند. از آن جا که در این قالب، مفهومی منحصر گنجانده می‌شود و وزنی خاص در آن بکار می‌رود، کاربرد آن را در زبان فارسی کمتر از دیگر قالب‌های شعری می‌بینیم. مولانا نیز در خیل اشعارش، به سرایش رباعی پرداخته و در این باره مهارتی ویژه را بکار بسته است. در این مقاله به بررسی مسأله مرگ و آن سوی مرگ و اندیشه‌های مولانا در این باب می‌پردازیم. بدین ترتیب با اندیشه‌های وی درباره مرگ - که میان انسان‌ها مشترک است -، حیات بعد از مرگ و حیات اخروی - که جای محاسبه اعمال این جهانی است - آشنا می‌شویم.

کلید واژه ها

مولانا - رباعی - مرگ.

* دانش‌کده الهیات، دانشگاه آنکارا.

رباعی در لغت به معنی چهارتایی است، ولی در ادبیات نام یکی از قوالب شعر است. به قالبی که چهار مصراع دارد و یک معنی کامل را بیان می‌کند، رباعی نام داده‌اند. رباعی وزنی معین دارد و فرقی که با دوبیتی دارد در همین نقطه است. دوبیتی و قطعه می‌تواند به اوزان دیگر هم سروده شود، اما رباعی اکثر بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع است. عموماً مصراع اول، دوم و چهارم آن مقفاً است، رباعیاتی هم هست که هر چهار مصراع، قافیۀ یک‌سان دارد. ترانه یا دوبیتی هم چنین است، تنها فرق این دو در وزن آن‌هاست.

گفته‌اند که رباعی ابتدا در ادب فارسی ساخته شده است. شمس‌الدین محمد بن قیس رازی در کتاب معروفی که به نام *المعجم فی معاییر اشعارالعجم* در سده هفتم هجری/سیزدهم میلادی تألیف کرده است، دربارهٔ پدید آمدن وزن رباعی، این چنین قصه‌ای عامیانه نقل کرده است:

رودکی در یکی از اعیاد در غزنین، در تفرج‌گاهی غرق تماشای طبیعت بود. کودکی ده پانزده ساله جوی بازی می‌کرد، در حین بازی جوی غلتید و درون گودالی افتاد. کودک از سر ذوق گفت: «غلتان غلتان همی رود تا بُنِ گو.» این کلمات مقبول طبع رودکی واقع شد و از متفرعات بحر هزج آن را بیرون آورد (*المعجم*، صفحات ۱۱۲-۱۱۳).

هرچند رباعی به ظاهر قالب چهارمصراعی و کوتاه شعر بنظر می‌آید، اما در واقع گنجینهٔ احساس و اندیشه است. و این قالب، وزنی است که تنها شاعران ماهر و بزرگ آن را بیش‌تر بکار می‌برند و این قالب از قالب‌های پرکاربرد در شعر نیست. عمر خیام شاعری ایرانی است که اشعار خود را در قالب رباعی ساخته است و از این رو شاعری رباعی سرا شناخته شده است. موضوع‌هایی که خیام در رباعیات خود نقل کرده است، چون موافق مذاق فلسفهٔ مادی و شکاک رایج در سدهٔ نوزدهم افتاد، بر شهرت خیام افزوده شد.^۱ بی‌تردید تنها خیام نیست که در ادبیات ایران رباعی سروده است، چنان‌که ابوسعید ابوالخیر، باباطاهر عریان و بابا افضل کاشانی را در این باره از پیش‌گامان این نوع می‌شمارند.

قالب رباعی که در ادب ایران آغاز شده بود، از سوی شاعران ترک هم با علاقه مورد توجه قرار گرفت. مشهورترین شاعر ترک در این زمینه عزمی زاده حالتی است. این نکته را «ندیم» در مصراع «حالتی اوج رباعیده اوچار عنقا گیبی»^۲ بیان می‌کند. چون از «حالتی» سخن بمیان آمد، یکی از رباعیات زیبای او را در این‌جا نقل کنیم:

محزون اولوروق قاچان که دلشاد اولساخ	ویران قالبروخ قاچان که آباد اولساخ
اول مرغ جفا پرور عشق کز بیز کیم	دامه دو شرز قفسدن آزاد اولساخ ^۳

به جز این دو شاعر جاودان، بویژه در سده ۱۹ و ۲۰ افرادی چون: عون‌ی نبی شهری، عارف نهاد و امید یاشار اوغوزجان در زمینه سرودن رباعی از نام‌های مشهورند. مولانا جلال‌الدین رومی هم که عموماً آثارش به زبان فارسی است، از شاعرانی است که قالب رباعی را نیز زیاد بکار برده است. مرحوم عبدالباقی گولپینارلی که در پژوهش آثار مولانا چهره‌ی شناخته شده است، از بررسی نسخه‌های خطی ۱۷۶۵ رباعی از مولانا را جمع کرده است.^۴

از سوی دیگر مرحوم استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر، از اعضای هیأت علمی دانش‌گاه تهران که به مولوی‌شناسی شهره است، در جلد هشتم کلیات شمس‌الدین تبریزی که با تصحیح آن مرحوم بچاپ رسیده، تعداد رباعیات مولانا را بالغ بر ۱۹۸۳ رباعی داشته است.^۵ هم‌چنین مرحوم شفیق جان که در سال‌های اخیر برخی از نسخه‌های خطی را بررسی کرده، با رباعیاتی دیگر که در نسخه‌ها بنظرش رسیده، تعداد آن‌ها را ۲۱۷ رباعی دانسته است.^۶ از این بررسی‌ها- چنان که آشکارا برمی‌آید- رباعیات، صرف‌نظر از مثنوی و دیوان در میان آثار مولانا جای گاهی مهم را به خود اختصاص داده است.

مولانا اگرچه قالب مثنوی را اساس کار خود قرار داده که در آن قصه‌های پرطول و تفصیل جای دارد، اما به سبب مهارتی که در سرودن شعر داشت، توانسته است که دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مشابه را در رباعی‌هایی که چهار مصراع دارد بگنجاند. مولانا که عموماً همه مضامین اشعار خود را از زندگی می‌گیرد، واقع‌گراست، و همان‌گونه که کاملاً به فرهنگ و معارف پیش از زمان خود واقف است، و به هنگام مقتضی با نظرات خود بر آینده روشنی می‌بخشد، هر موضوعی را هر چند به اصرار و بطور مکرر بیان می‌کند، قادر است که در هر بار آن را به زیبایی و شیوه‌ای دیگر بر زبان آورد. همان‌طور که در غزل فوق‌العاده ولود و تواناست، در رباعی هم چنین است. در میان رباعیات او که اکثر آن‌ها به زبان فارسی است، رباعیات عربی و حتی رباعی‌های ملمّع و آمیخته به ترکی هم دیده می‌شود.

با آن‌که مولانا در اشعار خود، احساس، اندیشه و هیجانی واحد را بر زبان آورده است، همه آثار او را مشابه هم تلقی کردن، صحیح نخواهد بود، زیرا هر کدام در شیوه‌ی خاص مطرح شده است. از این نظر نمی‌توان نثر او را از نظم جدا کرد. به هر حال یکی دیگر از ویژگی‌های مولانا که شاعری حسّاس و پرهیجان و متصوّفی متفکر است، آن است که این احساس و اندیشه‌های پرغنای خود را توانسته است در قالب اشعار چهار مصراعی بیان کند. این وضع شباهتی تام به گنجانیدن بحر در درون کوزه‌ی دارد. اگر

به سبک مولانا واقف باشیم و زبان او را دریابیم، حتی از یک رباعی او می‌توانیم چندین معنا استنباط کنیم.

چنان‌که پیش‌تر از این هم گفتیم، مولانایی که موضوع همه آثار خود را از مسایل زندگی می‌گیرد، در رباعیات خود هم همه مسایلی را که با هر صحنه‌یی از حیات انسان ارتباط پیدا می‌کند، جا داده است. بی‌تردید یکی از موضوع‌هایی که با موفقیت به آن پرداخته است، پرداخت به مرگ است. مولانا با مرگ چندان انیس است که شب وفات خود را شب غرس نامیده، در این باره سخنانی بسیار سروده است. ما در این بررسی خود به مسأله مرگ و آن سوی مرگ و اندیشه‌های مولانا در این باب نظر خواهیم انداخت. بدین سان با اندیشه‌های مولانا درباره مرگ که در مورد هر انسانی سهمی مشترک است، آماده شدن انسان به مرگ، حیات بعد از مرگ و حیات اخروی که جای محاسبه اعمالی است که در این جهان انجام داده‌ایم، آشنا خواهیم شد.

حضرت مولانا در رباعیات خود، موضوع مرگ را بویژه تحت این عنوان‌ها مورد بحث قرار داده است:

- فانی بودن حیات دنیوی و خیلی کوتاه بودن آن نسبت به حیات آخرت،
- مرگ رفتن و فانی شدن نیست، برعکس سرآغاز حیاتی کاملاً جدید و ابدی است،
- مرگ، وصال به خدای تعالی است که معشوق حقیقی است،
- اهمیت ایجاد مانع در برابر هوا و هوس و مغلوب کردن نفس اماره که در تصوّف تحت عنوان «موت قبل از موت» یکی از اصول عمده است،
- در این‌که عشق الهی در این جهان، مایه سود حیات ابدی در آن جهان خواهد بود،
- عاشقان حقیقی نمی‌میرند، پیوسته در حیاتند، برعکس کسی که عشق را نچشیده باشد، مرده است،

- عشق برای انسان فانی به مثابه آب حیات است.

در هر یک از رباعی‌های مولانا، یکی از ویژگی‌هایی که در سطور بالا ذکر کردیم، و در برخی از آن‌ها چند ویژگی با هم و تو در تو بدست گرفته شده است. حال ببینیم که این اندیشه‌های عمده را چگونه در رباعیات خود بکار برده است:

۱. مولانا نوشیدن شراب عشق را به سر کشیدن باده بقا مانند می‌کند، و این‌که عاشقان صادق و حقیقی از مرگ نمی‌گریزند و این‌که عشق جامی از آب حیات نوشیدن است، این‌چنین بر زبان می‌آورد:

<p>جز جان دادن دلیل جان بردن نیست گفتا که شناسای مرا مردن نیست^۷</p> <p>لاغر صفتان زشت‌خو را نکشند مردار بود هر آن‌که او را نکشند^۸</p> <p>یا در ره عشق جان سپردن باشد از عین حیات آب خوردن باشد <i>(فروزان‌فر، ۵۸۹/قونیه ۴۴۲)</i></p>	<p>در عشق که جز می بقا خوردن نیست گفتم که تو را شناسم آن‌گه میرم</p> <p>در مسلخ عشق جز نکو را نکشند گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز</p> <p>گر عاشق را فنا و مردن باشد پس لاف بود آن‌چه بگفتند که عشق</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

<p>در کس منگر که آشنای تو منم شکرانه بده که خون‌بهای تو منم <i>(فروزان‌فر، ۱۲۵۵/قونیه ۶۵۴)</i></p>	<p>با درد بساز چون دواى تو منم گر کشته شوی، مگو که من کشته شدم</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------

۲. حضرت مولانا در رباعیات خود بیان می‌کند که انسان تنها با مردن به هستی حقیقی دست می‌یابد و با مردن شمع جان افروخته می‌شود، تا جان نداده است ممکن نیست که به وصال جانان نایل آید:

<p>هم کفرم و هم دینم و هم صافی و دُرد گر من بمردم مرا مگو بید که مُرد <i>(فروزان‌فر، ۵۱۹/قونیه ۱۷۹۱)</i></p> <p>وز مردن من چراغ دل زنده شده وز گریه ابر باغ در خنده شده <i>(فروزان‌فر، ۱۶۰۴/قونیه ۱۶۰۹)</i></p>	<p>هم پیرم و هم جوان و هم کودک خُرد گو مرده شد و زنده شد و دوست ببرد <i>(فروزان‌فر، ۵۱۹/قونیه ۱۷۹۱)</i></p> <p>فصلیست چو وصل دوست فرخنده شده از خنده برق ابر در گریه شده</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۳. چنان که یونس امره گفته است: «تولن حیوان ایمیش عاشیققلار گولمز.»^۹ مولانا هم هنگامی که می‌خواهد بگوید، مرگ همانا دست یافتن به حیات ادبی است، آن را به این عبارات بیان می‌کند که کسانی که عاشق بمیرند، فانی نمی‌شوند و از میان نمی‌روند:

<p>ای آن‌که به جان این جهانی زنده بی عشق مباش تا نباشی مرده <i>(فروزان‌فر، ۱۶۰۸/قونیه ۱۶۰۸)</i></p> <p>گر عمر بشد عمر دگر داد خدا عشق آب حیاتست درین آب درآ <i>(فروزان‌فر، ۶/قونیه ۳۱)</i></p> <p>وز مرگ روان پاک را تمکین است نامرده همی میرد دردش این است^{۱۰} <i>(فروزان‌فر، ۳۱۳/قونیه ۱۴۸)</i></p>	<p>شرمت بادا چرا چنانی زنده؟ در عشق بمیر تا بمانی زنده <i>(فروزان‌فر، ۱۶۰۸/قونیه ۱۶۰۸)</i></p> <p>گر عمر فنا نماند نک عمر بقا هر قطره از این بحر، حیاتیست جدا <i>(فروزان‌فر، ۶/قونیه ۳۱)</i></p> <p>در مرگ حیات اهل داد و دین است آن مرگ لقا است، نی جفا و کین است</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۴. حضرت پیامبر (ص) در یکی از احادیث شریف خود می‌فرماید که عمر انسان در این جهان، بُرهه‌یی کوتاه از زمانی است که مسافری در زیر سایه درختی رفع خستگی کند. مولانا هم با الهام از این گفتار، می‌پذیرد که این جهان تنها همانند مسافرخانه‌یی است و هر مسافر در این خانه فقط سه روز مورد پذیرایی قرار می‌گیرد، عمر انسان در نسبت به عالم ابدی که به آن خواهد رسید لمحهای بسیار کوتاه از زمان است. پاره‌یی از رباعیات او در این زمینه عبارت است از:

شد کودکی و رفت جوانی ز جوان	روز پیری رسید بر هر ز جهان
هر مهمان را سه روز باشد پیمان	ای خواجه، سه روز شد، خرک برتران
	(فروزان‌فر، ۳۱۳/قونیه ۱۴۸)
کوتاه کند زمانه این دمدمه را	وز هم بدرد گرگ فنا این رمه را
اندر سر هر کسی غرور بست، ولیک	سیلی اجل قفا زند این همه را
	(فروزان‌فر، ۳۸/قونیه ۳۴)
جهدی بکن ار پند پذیری دو سه روز	تا پیش تر از مرگ بمیری دو سه روز
دنیا زن پیر است چه باشد گر تو	با پیرزنی انس نگیری دو سه روز

۵. مولانا در رباعیات زیر نیز مرگ را یادآوری می‌کند و وابسته شدن بیش از حد به دنیا را می‌نکوهد و می‌گوید تا جان تسلیم نکنی به وصال جانان نخواهی رسید و رسیدن به آب حیات حقیقی هم تنها با مرگ ممکن است:

گر رشک برد نبات بر خنده تو	ور گردشاه و پهلوان بنده تو
چون قبله تو جیفه دنیا آمد	مردی تو و مردمان ... گنده تو
	(فروزان‌فر، ۱۵۴۴/قونیه ۱۴۵۵)
تا درد نیابی تو به درمان نرسی	تا جان ندهی، به وصل جانان نرسی
تا هم چو خلیل آتش اندر نشوی	چون خضر به سرچشمه حیوان نرسی
	(فروزان‌فر، ۱۸۱۵/قونیه ۹۵۹)

مولانا خود را بنده قرآن و خاک راه حضرت محمد (ص) معرفی کرده است. و بدین سان او اندیشه‌های راستین خود درباره دنیا، مرگ و آخرت را در محور قرآن و سنت شکل داده است. ما در این جا گفتار خود را با رباعی زیبا و پرمعنی وی بی پایان می‌بریم:

من بنده قرآنم اگر جان دادم	من خاک ره محمد مختارم
گر نقل کند جز این کس از گفتارم	بی زارم ازو وزین سخن بی زارم
	(فروزان‌فر، ۱۱۷۳/قونیه ۷۲۵)

پی‌نوشت‌ها

- ۱ . گولپینارلی، عبدالباقی، رباعیات، کتاب‌فروشی رمزی، ۱۹۶۴، صفحه ۸.
- ۲ . یعنی حالتی چون عنقا در اوج فلک رباعی پرواز می‌کند.
- ۳ . یعنی هرگاه که دل‌شاد شویم، غمگین می‌شویم، هرگاه که آباد شویم ویرانه باقی می‌مانیم. ما آن پرنده جفاپور عشقیم که اگر از قفس آزاد شویم، در دام می‌افتیم.
- ۴ . پیشین، صفحه ۹.
- ۵ . کلیات شمس یا دیوان شمس تبریز، بدیع‌الزمان فروزان‌فر، دانش‌گاه تهران، ۱۳۴۲.
- ۶ . رباعیات مولانا جلال‌الدین، شفیق جان، مدیریت جهان‌گردی استان، ۲۰۰۶.
- ۷ . این رباعی در تصحیح مرحوم فروزان‌فر و نسخه چاپ شده به کوشش توفیق سبحانی نیامده است.
- ۸ . همان.
- ۹ . یعنی آن‌چه مرده حیوان بوده، نمی‌میرند.
- ۱۰ . این مصراع در نسخه قونیه: نامرد همی میرد دردش اینست، آمده است.